فردوسی نماد خردورزی

سجادی، سیدمحمود

کنون ای خردمند،ارج خرد بدین جایگه گفتن اندر خورد

خرد رهنمای و خرد رهگشای‏ خرد دست گیرد به هر دو سرای

ازو شادمانی و زویت غمی است‏ ازویت فزونی و زویت کمی است

ازویی به هر دو سرای ارجمند گسسته خرد پای دارد به بند

خرد چشم جان است چون بنگری‏ که بی چشم،شادان جهان نسپری

همیشه خرد را تو دستور دار بدو جانت از ناسزا دور دار

فردوسی،بزرگمردی آرمان گراست و بزرگترین آرمان او،در جنگ همیشگی نیکی با بدی،خلاصه می‏شود.انسان آرمانی او، یکتا پرستی است،خدا ترس،دیندار و میهن دوست،به همسر و فرزند عشق می‏ورزد،بر مستمندان و درماندگان دل می‏سوزاند و به یاری‏ آنان می‏شتابد،خردورز و خردگراست،دادخواه‏ و دور اندیش،میانه‏رو،مهربان و راستگوی، درست کردار و پاک اندیش است.انسان آرمانی‏ فردوسی،انسانی است که دارای روحیه بلند سپاسگزاری و بخشندگی است،خشنود است و خرسند،کوشاست و مصمم،وفادار است و حق شناس.با دوستان نرمخوی است و با دشمنان، صبور و منصف و با غداران و دغلکاران،ستیزنده‏ است.انسان نمادین فردوسی با پیمان شکنان بیگانه‏ است.شرم را می‏شناسد و به آزرم می‏گراید. دانش اندوز و سخنور دهر است و با صفات و ویژگی‏های پاک دیگر از این سنخ و سیاق که گفته‏ آمد،بخوبی می‏توان در تمام ابیات شاهنامه و در سیر داستان‏ها و اندیشه پردازی‏هایش به آنها اشاره‏ کرد.

هویت فردوسی،ایرانی است و هویت ایرانی‏ با نام و اندیشه ارجمند فردوسی،معنا می‏یابد.در زمانی که عناصر ترکی و تازی سر آن داشتند تا شخصیت ما را متزلزل کرده و تحت تسلط و سیطره‏ سیاه خود در آورند،غریو بلند فردوسی و فریاد پر شکوهش،لرزه بر اندام متجاوزان و سیاه اندیشان‏ و دسیسه کاران انداخت.او از نظم،کاخی بلند به پا کرد که هرگز از هیچ باد و بارانی و آفتابی،گزند نخواهد یافت.با خلق شاهنامه،زبان پارسی،آبرو و اعتبار پر حشمت ماندگار خود را به دست آورد و میدان‏های وسیع کاربری و کار آمدی را آزمود.

استاد فقید فردوسی شناس معاصر،زنده یاد دکتر عبد الحسین زرین کوب می‏گوید:دنیایی که‏ شاهنامه جنب و جوش آن را تصویر می‏کند،دنیایی‏ خردگر است که آفریدگار آن را با هیچ عنوان دیگر بهتر از«خداوند جان و خرد»نمی‏توان نیایش کرد.

آنچه در نزد حکیم طوس و در فرهنگ عصر او «خرد»خوانده می‏شود با آن گونه خرد که در عصر ما-از عهد روشنگری به این سو-به رد کردن و نفی‏ هرچه ماورای ادراک حسی است می‏گراید،فاصله‏ بسیار دارد.خردگرایی عصر فردوسی را هرگز نباید با خردگرایی مادی و حسی آمیخته به شک و الحاد، مقایسه کرد.»

خردورزی فردوسی،با زیرکی‏ها و موقعیت شناسی‏ها و فرصت طلبی‏های‏ سیاستمدارانه و بازار گرایانه نیز تفاوت بسیار بسیار آشکار دارد و خردورزی او با ماکیاولیسم غربی نیز فرسنگ‏ها فاصله دارد.

پروفسور حسین صادقی فردوسی شناس مقیم سوییس درباره این بزرگمرد خرد گرای می‏نویسد: «ابو القاسم فردوسی حکیم و شاعر حماسه سرای‏ ایران،شاهنامه را به نام خداوند آغاز می‏کند و مهمترین موهبت الهی را«جان و خرد»می‏داند. بی‏جان،زندگانی نیست،بدون خرد،چراغ جان‏ خاموش است.اگر بشر خردمندانه گام بردارد نه‏ جنگی خواهد بود،نه ظلمی،نه ویرانی سرزمینی‏ نه آلودگی محیط زیست و نه...و نه...

اندیشه فردوسی بر این استوار است که ایرانی، خود فرهنگ و تمدن باروری دارد که باید به آن‏ افتخار کند و اجازه ندهد که فرهنگ دیگری‏ جایگزین آن گردد.او نه دین را مرهون عرب‏ می‏داند و نه علم را مدیون غیر،زیرا او معتقد است‏ که جامعه بشریت در پیشبرد هر دو سهیم‏اند.

فردوسی،نماد درخشان و دیرپای ایران و ایرانی‏ است و پرچم فرازنده فخر و عظمت ما.اما او این‏ نشان را در پیروزی‏های جنگی و قبیله‏ای و حتی‏ مادی و صوری نمی‏داند.او به انسان و انسانیت- به مفهوم مطلق،عمیق و وسیع آن-فکر می‏کند. با همه ایرانی بودن و حس نیرومند میهن دوستی‏اش،چشم بر گناهان احتمالی ایرانیان‏ نمی‏بندد.گوییا مردی جهان وطن است.در میان‏ ترکان و تورانیان،مردان نیک نفس را معرفی کرده‏ است و می‏ستاید و در گستره هم میهنان و هم زبانانش،ددان و بدان را می‏نمایاند و رسوا می‏سازد.عشق به میهن و ملیت در او باعث‏ نمی‏شود که بطور غیر منصفانه،ستاینده و نکوهنده‏ همه ایرانیان باشد.بدون تردید هیچ شاعری در عرصه ادبیات و فرهنگ ایران به اندازه فردوسی، خردورزی را نستوده است.شاعران عارف مسلک‏ و صوفی منش ایران در جدال بی‏پایان«عقل»و «عشق»،همیشه عقل را مغلوب عشق کرده‏اند و ارزش عشق و دلدادگی را بر عقل و اندیشه ترجیح‏ داده‏اند.اما فردوسی با وجود همه ارزش‏هایی که‏ برای عشق قایل است،عشق بدون خرد را نمی‏پذیرد.

فردوسی،خداشناس و دین باور است اما پرستش خدا را نیز از روی خرد و انتخاب و گرایش‏ خردمندانه می‏داند.در تحمیدیه‏ای که در داستان‏ کاموس کشانی آورده،می‏فرماید:

به نام خداوند خورشید و ماه‏ که دل را به نامش خرد داد راه

خداوند بهرام و کیوان و شید ازویم نوید و بدویم امید

ستودن مر او را ندانم همی‏ از اندیشه جان بر فشانم همی

از او گشت پیدا مکان و زمان‏ پی مور بر هستی او نشان

ز گردنده خورشید تا تیره خاک‏ دگر باد و آتش همان آب پاک

به هستی یزدان گوایی دهند

\*فردوسی،بزرگمردی‏ آرمان گراست و بزرگترین آرمان‏ او،در جنگ همیشگی نیکی با بدی،خلاصه می‏شود.انسان‏ آرمانی او،یکتا پرستی است، خدا ترس،دیندار و میهن دوست، به همسر و فرزند عشق می‏ورزد، بر مستمندان و درماندگان دل‏ می‏سوزاند.

روان تو را آشنایی دهند

خدا پرستی فردوسی و خلق انسان آرمانی او، یک عبودیت کورکورانه جاهلانه نیست،بل بندگی‏ بخردانه مدلل به دلایل عقلی است که از روحیه بلند خردورزانه او سرچشمه می‏گیرد.

در داستان جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب، اثر ماندگار سراپا خرد خود-شاهنامه-را چنین‏ توصیف می‏کند:

نگه کن که این نامه تا جاودان‏ درفشی بود بر سر بخردان

بدارنده یزدان کیهان خدیو که من دورم از راه و فرمان دیو

به یزدان گراید همی جان من‏ که آن دیدم از رنج،درمان من

بدید آن جهان را دل روشنم‏ خرد شد ز بدهای او جوشنم

فردوسی خرد و دانش را با هم و بطور موازی و مساوی می‏ستاید؛

خرد همچو آبست و دانش زمین‏ بدان کین جدا وان جدا نیست دین

خرد گیر کارایش جان توست‏ نگهدار گفتار و پیمان توست

او خرمی جهان و خشنودی انسان را در،خرد می‏داند و آن را به عنوان نگهبان چشم و گوش و زبان‏ آدمی معرفی می‏کند،و این سه را بدون اشراف خرد بر آن‏ها،منشأ افت می‏داند و می‏گوید:هر نیک و بد که به انسان برسد از این سه قدرت است.انسان‏ که خرد را منشأ کار خود قرار می‏دهد،از گردش‏ روزگار آسیب نمی‏بیند.در داستان خاقان چین، خرد را چنین می‏ستاید:

کسی کش خرد باشد آموزگار نگه داردش گردش روزگار

و در داستان سیاوش می‏فرماید:

دلی کز خرد گردد و آراسته‏ یکی گنج گردد پر از خواسته

و در پادشاهی بهرام گور،به ستایش خرد و خردورزی می‏پردازد:

خرد دارد این پیر بسیار نام‏ رساند خرد پادشاه را به کام

یکی مهر خوانند و دیگر وفا خرد دور شد درد ماند و جفا

زبان آوری راستی خواندش‏ بلند اختری زیرکی داندش

گهی بردبار و گهی راز دار که باشد سخن نزد او پایدار

پراکنده این است نامش خرد از اندازه‏ها نام او بگذرد

تو چیزی مدان کز خرد برترست‏ خرد بر همه نیکویی‏ها سرست

فزون از خرد نیست اندر جهان‏ فروزنده کهتران و مهمان

هر آن کس که او شاد شد از خرد جهان را به کردار نو بسپرد

رهاند خرد مرد را از بلا مبادا کسی در بلا مبتلا

نخستین نشان خرد آن بود که از بد همه ساله ترسان بود

خرد افسر شهریاران بود همان زیور نامداران بود

ز ما باد بر جان آن کس درود که داد خرد باشدش تار و پود

این مقال را با سخن بخردانه آن بزرگمرد زبان و ادب پارسی به پایان می‏برم:

چو این نامور نامه آمد به بن‏ ز من روی کشور شود پر سخن

نمیرم ازین پس که من زنده‏ام‏ که تخم سخن را پراکنده‏ام

هر آن کس که دارد هش و رای و دین‏ پس از مرگ بر من کند آفرین